

«سبک زندگی» در آئینه فقه سنتی

عباسعلی مشکانی سبزواری *

چکیده

سنجش نسبت فقه و سبک زندگی با دو نگاه قابل بحث و بررسی است. نگاهی در قلمرو متون و منابع موجود فقه (نگاه توصیفی) و نگاهی دیگر معطوف به متون و منابع کمال یافته‌تر، که باید آن را فقه مطلوب نامید. (نگاه توصیه‌ای). با محوریت نگاه نخست، کوشیده شده با مروری بر کتاب‌ها، ابواب و مسائل و موضوعات فقهی اثبات شود، می‌توان از پیوندی آشکار و استوار بین آموزه‌های فقهی و سبک زندگی سخن گفت. هرچند نمی‌توان ادعا کرد همه‌الگوهای رفتاری مورد نیاز «سبک زندگی اسلامی»، به صورت کامل و آماده‌الگوبرداری در فقه سنتی موجود است، اما وجود چارچوب‌های اصیل و ساختاری سبک زندگی در آن قابل انکار نیست. این نکته که ارائه‌الگوهای رفتاری در حوزه‌های مختلف زندگی بشری از طریق فقه به مثابه گام نخست برای ارائه سبک زندگی اسلامی در گروه تشکیل و تدوین فقه حکومتی است نیز مورد بحث قرار گرفته است.

واژه‌های کلیدی

فقه سنتی، الگوی رفتاری، سبک زندگی، نسبت فقه و سبک زندگی.

* دانش‌آموخته حوزه علمیه قم meshkani.a@iran.ir

مقدمه

یکی از موضوعاتی که نیازمند بحث و بررسی جدی است، مسأله «دین و سبک زندگی» و بالتبع، «فقه و سبک زندگی» یا ارتباط «فقه و الگوی رفتاری و سبک زندگی» و نیز بررسی نسبت بین این هر دو است. به عبارت دیگر، این پرسش که: «نسبت میان فقه و سبک زندگی و نیز الگوی رفتاری در حوزه‌های مختلف زندگی بشری چیست؟» یکی از مهم‌ترین پرسش‌ها در حوزه فقه و معارف دینی است.

در سال‌های اخیر، به خاطر طرح شبهات و ابهاماتی درباره قلمرو دخالت دین در زندگی انسان، بویژه در بخش اجتماعی و حکومتی آن و نیز رخ نمودن برخی دیدگاه‌های سکولاریستی، فقه و معارف اسلامی متهم به ناتوانی در عرضه نظام‌های مورد نیاز جامعه انسانی و نیز الگوهای رفتاری و سبک زندگی گشته است و ما شاهد تکرار پرسه‌هایی از سنخ پرسه نسبت میان فقه و زندگی اجتماعی هستیم، که آیا فقه، توانایی ارائه الگوی رفتاری و سبک زندگی در حوزه‌های مختلف فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، حقوقی، تربیتی را دارد یا خیر؟ این بحث تاکنون با عناوین مختلف و به صورت پراکنده در پیشینه معارف و منابع دینی وجود داشته و اندیشمندانی به طور جسته و گریخته به بررسی و نقادی در این باره پرداخته‌اند. اما تا پیش از انقلاب اسلامی ایران، این بحث جدی تلقی نشده و به جایگاه حقیقی خویش بار نیافته بود. پس از انقلاب موضوعاتی همچون دین و زندگی اجتماعی، دین و سیاست، حکومت دینی، فقه سیاسی، فقه حکومتی، فقه پویا، نسبت دین و حکومت، نسبت فقه و حکومت، فقه و نظام‌سازی، فقه و تمدن‌سازی، فقه و الگوهای رفتاری و نیز فقه و سبک زندگی و مباحثی از این دست در حوزه اندیشه عالمان دینی مطرح شد، مورد بررسی و تحلیل قرار گرفت و

نظریه‌های مختلفی درباره آنها بیان شد. تحلیل و ریشه‌یابی علل عدم رشد این مباحث، خصوصاً بحث مناسبات فقه و سبک زندگی و نقش فقه در ارائه الگوهای رفتاری و سبک زندگی، در تاریخ معارف دینی، خود بحث گسترده‌ای است و بیش از آن که به عناصر افراد و عملکرد آنها مربوط باشد، به اوضاع اجتماعی و مراحل تاریخ تکامل بشری مرتبط است. پیداست که پاسخ به این پرسه بر اساس هر برداشت و دیدگاهی که باشد، بر شناخت فقه و سبک زندگی و الگوی رفتاری و نوع تعریفی که از این سه ارائه می‌شود، استوار است. از پرسه یاد شده، سه پرسه دیگر رخ می‌نماید: فقه چیست؟ سبک زندگی چیست؟ الگوی رفتاری کدام است؟ اگر به این سه پرسه، پاسخ صحیح گفته شود، پاسخ سوال یاد شده نیز به دست خواهد آمد. بررسی نسبت فقه و سبک زندگی با دو نگاه توصیفی و تجویزی امکان دارد. نگاه تجویزی به نسبت سبک زندگی و فقه مطلوب نظر دارد و از بایدها سخن می‌گوید. اما نگاه توصیفی به بودها پرداخته و نسبت فقه موجود (فقه سنتی) و سبک زندگی را بررسی می‌کند.

مقاله حاضر با نگاه توصیفی سامان یافته است. بدین منظور، پس از تعریف مفاهیم بنیادین و سپس بررسی دیدگاه‌های مختلف در رابطه با نسبت فقه و سبک زندگی، نمونه‌هایی از آموزه‌های فقهی مرتبط با سبک زندگی و الگوهای رفتاری در حوزه‌های مختلف فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، حقوقی و... در فقه سنتی را به صورت تحلیل، بررسی کرده ایم.

فصل اول - کلیات

۱. فقه

واژه فقه در لغت به معنای فهمیدن، دانستن، ادراک و

راستای تحقق همان آرمان قرار می‌گیرد. این نگاه، تقریباً نگاه غالب تمامی دوره‌ها، مدرسه‌ها، مکاتب و پارادایم‌های فقه بوده است.

۲-۲. نگاه اجتماعی و حکومتی (فقه حکومتی): نگاه دوم مبتنی بر این است که افراد بجز هویت فردی‌شان، تشکیل‌دهنده یک هویت جمعی به نام «جامعه» نیز می‌باشند. به بیان دیگر در این نگاه، فرد در درون امت، معنی پیدا کرده و در جمع و جامعه بالنده می‌شود. این هویت جمعی نیز موضوع احکامی است و فقیه می‌بایست دو نوع موضوع را بشناسد و احکام هر یک را روشن سازد، آن هم نه جدا از یکدیگر، بلکه این دو هویت، جدایی ناپذیرند و تفکیک این دو، زمینه کشیده شدن به نگاه اول را فراهم می‌سازد. با این نگاه نیز مباحث، مسائل و مثال‌ها به گونه‌ای دیگر خواهد بود. با پذیرش وجود و یا قابلیت وجود دیدگاه دوم، زمینه برای طرح مسأله‌ای به نام «فقه حکومتی» در برابر «فقه فردی» معنا پیدا می‌کند. مقاله حاضر عهده‌دار تبیین مناسبات سبک زندگی با فقه به معنای اول (فقه سنتی) است و الگوهای رفتاری را در آئینه فقه سنتی کاویده است.

۳. جایگاه و رسالت فقه

اسلام دین خاتم است و در همه اعصار پاسخگوی نیازهای دینی انسان است. در این میان آن بخش از اسلام که نمود عینی بیشتر و تاثیر ملموس‌تری در زندگی انسان دارد، بخش قوانین، مقررات، هنجارها و ناهنجاری‌های عملی و الگوهای رفتاری و سبک‌های زندگی اسلامی است و رسالت مهم فقه در همین جا آشکار می‌شود، چرا که فقه عهده‌دار تبیین این مقررات، احکام، الگوها و سبک‌ها می‌باشد. به بیان دیگر فقه مجموعه احکام عملی اسلام است که وظیفه «ارائه طریق» در تمامی حوزه‌های زندگی بشری، اعم از

علم آمده است. (ابن منظور، ۱۴۰۵: ۱۳/۵۲۲) در اصطلاح عام، منظور از فقه، همه معارف و احکامی است که از طرف خداوند نازل شده، چه در زمینه اعتقادی و اخلاقی و چه در زمینه فروع عملی (تهانوی، ۱۴۱۸: ۳/۴۷۸). در اصطلاح خاص نیز منظور از آن، احکام شرعی و فرعی عملی است که عبادات، معاملات، مسایل حقوقی، کیفری، تجاری و غیره را شامل می‌شود و امروزه بخشی از آن در رساله‌های عملی به صورت فتوا دیده می‌شود. (حسین زاده، ۱۳۸۸: ۲۶) فقه به معنای علم فقه نیز عبارت است از علم به احکام شرعی فرعی از روی ادله تفصیلی است. (شهید اول، ۱۴۱۹: ۴۰/۱)

۲. فقه سنتی و فقه حکومتی

تبع در کتب فقهی و تأمل در اندیشه فقیهان، این واقعیت را نشان می‌دهد که همواره نسبت به فقه دو نگاه وجود داشته است:

۱-۲. نگاه فردگرایانه (فقه سنتی): این نگاه، فقه را دانش تنظیم ارتباط انسان با خدا می‌داند و حلال و حرام را به حوزه اعمال فردی انسان محدود می‌کند. در این نگاه، فرد دو روی دارد: رویی به خدا، که علم احکام سامان‌بخش آن است و رویی به مردم و جامعه، که کار عقلای جامعه است. اهل نظر در هر جامعه‌ای با بهره‌گیری از فرآورده‌های دانش‌های اجتماعی، نظامات را شکل می‌بخشند و جامعه را نظام می‌دهند. با این نگاه مدیریت جامعه و موضوع‌های بسیار مرتبط با زندگی بشر، از قلمرو دانش فقه بیرون است. به بیان دیگر در این نگاه، فقیه در صدد است تا وظایف افراد و احاد مسلمانان را روشن کند و مشکلاتی را که در مسیر اجرای احکام پیش می‌آید مرتفع سازد. به تعبیر دیگر، مکلفان را در دین‌داری و شریعت‌مداری یاری می‌رساند. با این نگاه، طرح مسأله‌ها، مثال‌ها و تقسیم‌بندی‌ها، در

حوزه‌های فردی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، حقوقی، تربیتی، عبادی و ... را بر عهده دارد و با قدمت تاریخی خویش، گستره‌ای بس درازدامن را شامل می‌شود. یکی از فقهای معاصر، در توصیف فقه و جایگاه آن در میان علوم و معارف اسلامی می‌نویسد: علم فقه در میان معارف و تعالیم دینی دارای جایگاه ویژه‌ای است، چراکه ترسیم‌کننده شیوه‌های زندگی [سبک زندگی] در صحنه‌های گوناگون آن است، تبیین‌کننده مناسک و عبادت‌ها، معاملات، حلال و حرام، نظام ازدواج، میراث، چگونگی قضاوت و رفع خصومتها و درگیری‌ها و غیر این‌ها است و به طور خلاصه، فقه راه و روش یگانه و برنامه دقیق برای زندگی فردی و اجتماعی مسلمانان است. (سبحانی، بی تا: ۱۵) آنچه بر اهمیت این رسالت می‌افزاید این است که اسلام دین جاوید الهی است و برای زندگی انسان در همه عصرها و برای همه جوامع اعم از مدرن و سنتی، توسعه یافته و توسعه نیافته، قوانین و مقررات دارد، هر چند تمام آنها بطور صریح بیان نشده و نیازمند کشف و استخراج می‌باشد. وظیفه مهم فقه آن است که تمامی احکام و مقررات مورد نیاز جامعه انسانی در تمامی جنبه‌ها را در هر عصر و زمانی، متناسب با مقتضیات زمانی و مکانی و نیازهای واقعی انسان، ارائه دهد و به صحنه زندگی وارد نماید. خلاصه این که رسالت فقه تبیین قوانین و باید و نبایدهای دین در صحنه زندگی فردی و اجتماعی انسان، جهت عمل نمودن به آنهاست و غایت آن، دستیابی به پیامدهای دین‌مداری و التزام به شریعت است که همان کسب کمالات روحی و معنوی و رسیدن به قرب الهی است.

۴. سبک زندگی

«سبک زندگی» از جمله واژگانی است که تعاریف

مختلف و گاه متضادی از آن شده است. در زبان‌های مختلف از ترکیب سبک زندگی در شکلهای مختلفی یاد شده است. در زبان انگلیسی به دو شکل «Style of Life» و نیز «Lifestyle» استفاده شده است. معنای لغوی واژه زندگی روشن است، اما در لغت‌نامه‌ها، معانی گوناگونی برای واژه سبک درج شده است: «نوع، روش، سبک ائاثیه»، «شکل دادن یا طراحی چیزی»، «تطابق با معیار شناخته شده، شیوه‌ای که برارنده و متناسب پنداشته می‌شود، خصوصاً در رفتار اجتماعی»، «نحوه عرضه، خصوصاً در موسیقی یا یکی از هنرهای زیبا»، «شیوه مشخص تعبیر (در نوشتار یا گفتار)» شیوه‌ای که در آن چیزی گفته یا انجام می‌شود»، «شیوه و روش انجام چیزی خصوصاً شیوه‌ای که برای فرد، گروهی از مردم، مکان یا دوره‌ای نوعی باشد»، «نوع تصور و فردیتی که در افعال و سلیقه‌های شخص ارائه می‌شود»، «طرز نگرش خاص فردی و سلیقه که بیانگر و ممیز راه زندگی است»، «شیوه یا عادت متمایز رفتاری یا حرکت فرد». (مهدوی کنی، ۱۳۸۶: ۴۸). در تعریف «سبک زندگی» نیز با تعاریف متعددی روبرو هستیم. در یک تعریف می‌خوانیم: «روش نوعی زندگی فرد، گروه یا فرهنگ و نیز روش خاصی از زندگی یک شخص و یا گروه». در تعریفی دیگر «شیوه زندگی یا سبک زیستن که منعکس‌کننده گرایش‌ها و ارزش‌های یک فرد یا گروه» و نیز «عادات، نگرش‌ها، سلیقه‌ها، معیارهای اخلاقی، سطح اقتصادی و غیره که با هم، طرز زندگی کردن فرد یا گروهی را می‌سازد» به عنوان تعریف برای سبک زندگی آمده است (همان). تعریف اول بیشتر توضیح واژه به واژه از ترکیب سبک زندگی است و معنای دوم، بیان معنای اصطلاحی است که امروزه در ادبیات علوم انسانی و اجتماعی رواج یافته است. به نظر می‌رسد بحث‌های عمیق و دقیق لغوی و فلسفی! پیرامون معنای سبک زندگی به پیچیدگی و

۵. دیدگاه‌های مختلف پیرامون نقش فقہ در ارائه

سبک زندگی

قبل از هر چیز، بیان دیدگاه‌های مختلف در باب نسبت فقہ و سبک زندگی، حالت دقیق و روشن تری به فضای بحث خواهد داد. درباره فقہ و نسبت آن با سبک زندگی، نظریات متعددی مطرح است، که به اجمال می‌توان آن‌ها را در سه دسته خلاصه کرد:

۱-۵. انکار نسبت فقہ و سبک زندگی

برخی رابطه دین و حیات اجتماعی و بالتبع، رابطه بین فقہ و زندگی اجتماعی را نفی می‌کنند و معتقدند که اصولاً مقوله حیات و سرپرستی اجتماعی بامقوله فقہ بیگانه است و فقہ ارتباطی بامقوله حیات اجتماعی و تکامل معیشت و نیز نسبتی با الگوهای رفتاری و سبک‌های زندگی در مقیاس اجتماعی ندارد. این گروه، از حیات اجتماعی تفسیر خاصی دارند و فقہ را عهده‌دار روابط فرد با خدا می‌دانند و نسبتی بین این دو برقرار نمی‌بینند. این گروه فقط به نقش آفرینی فقہ در بخشی از روابط چهارگانه انسان، یعنی رابطه فرد با خدا، آن هم تنها در مقیاس فردی و بدون دخالت دادن آن در زندگی اجتماعی و دیگر روابط آدمی، معتقدند. از نظر ایشان اگر فقہ در گوشه‌ای از معیشت و حیات اجتماعی دخالت کند، آن دخالت عرضی است و جزو مقولات حقیقی فقہ به شمار نمی‌رود. به بیان دیگر اگر فقہ در امور حکومتی و اجتماعی نظری داشته باشد، این اظهار نظر بالعرض است و در واقع از موضوعی سخن گفته که از جنس خودش نیست (ن. ک. سروش، ۱۳۷۸: ۱۳۷). اصل تفکیک بین مقولات بالذات و بالعرض یک نظریه غربی و وارداتی است (خسروپناه، ۱۳۸۲: ۸۵) که برخی از اندیشمندان مسلمان با پیروی از آن، مقولات دینی را به دودسته تقسیم کرده‌اند: مقولات مربوط به سعادت که ذاتی دین است و مقولات مربوط به

سردرگمی فعلی آن می‌افزاید. چنان که مشخص و بدیهی است و فهم جمعی و نیز تبادر بر آن صحه می‌گذارد، مقصود از سبک زندگی، «روش سلوک در حیات فردی و اجتماعی» و به بیان دیگر «مجموعه‌ای منظم و به هم مرتبط از الگوهای رفتاری افراد در زندگی فردی و اجتماعی‌شان است که مبتنی بر مجموعه‌ای از پیش‌ها و ارزش‌ها و برآمده از آن‌ها است».

با توجه به مباحث بالا، سبک زندگی، مجموعه‌ای به هم پیوسته از الگوهای رفتاری در حوزه‌های مختلف زندگی بشری - حوزه سیاست، اقتصاد، حقوق، تربیت، فرهنگ، و ... - است که با عناوینی همچون الگوی رفتار فرهنگی، الگوی رفتار سیاسی و ... از آن‌ها یاد می‌شود و اساساً همین الگوهای رفتاری هستند که تمامیت یک سبک زندگی را شکل می‌دهند. بنابراین سبک زندگی اسلامی از به هم پیوستن الگوهای رفتاری مبتنی بر بینش‌ها و ارزش‌های اسلامی، در حوزه‌های مختلف زندگی، شکل می‌گیرد.

با برشمردن موارد بالا، سوال اصلی تحقیق به طور شفاف‌تری خود را می‌نمایاند: آیا فقہ موجود توانایی ارائه سبک زندگی و یا حداقل تولید بخشی از الگوهای رفتاری مورد نیاز سبک زندگی اسلامی را دارد یا خیر؟ با رصد و مطالعه سازه‌ها و مولفه‌های سبک زندگی (الگوهای رفتاری در حوزه‌های مختلف زندگی)، آنچه در باب نسبت فقہ سنتی و سبک زندگی می‌توان ادعا کرد، الگوسازی فقہ در راستای تکمیل الگوهای رفتاری مورد نیاز سبک زندگی است. به بیان دیگر، اگر ما بتوانیم اثبات کنیم که فقہ موجود توانایی ارائه الگوهای رفتاری در حوزه‌های مختلف سیاسی حقوقی، فرهنگی، تربیتی و ... را دارد به جایگاه رفیع و نقش عمیق فقہ در باب ارائه سبک زندگی اسلامی پی خواهیم برد.

ارتباطی کلی در نظر می‌گیرند؛ یعنی معتقدند که فقه در کل بامقوله سبک زندگی و الگوهای رفتاری ارتباط دارد. آن‌ها اصل این ارتباط را می‌پذیرند، اما نقش فقه را در شکل‌دهی به زندگی نمی‌پذیرند و معتقدند فقه فقط جنبه نظارتی دارد نه جنبه برنامه‌دهی و برنامه‌ریزی و ارائه روش زندگی. بلکه انسان با کمک از توانایی‌هایی که خدا به او عطا کرده، از جمله عقل، تجربه، حس خردورزی و اندیشه‌هایش می‌تواند روش حیات اجتماعی و سبک زندگی را تدوین و معیشت خود را بر اساس آن اداره کند. فقط در این مسیر ممکن است در مواردی راهکار و یا راهبرد انتخابی برای معیشت با سعادت معنوی و اخروی تعارض داشته باشد که در این موارد فقه نقش نظارتی خود را ایفا کرده و آن را تصحیح می‌کند (شبستری، ۱۳۷۶: ۸۸). این گروه معتقدند نقش فقه نظارت بر معیشت است نه سرپرستی تکامل و برنامه‌ریزی آن. ارائه سبک زندگی و برنامه‌ریزی معیشت، تولید و برنامه‌ریزی خردمندانانه و مربوط به حوزه اندیشه و تجربه‌های بشری است. انسان‌ها با تکامل اندیشه‌ها و تجربه‌ها، راهبردهای جدید را به سوی تکامل معیشت و شیوه‌های بهتر زندگی، به دست می‌آورند و حتی گزینش می‌کنند و فقه صرفاً نقش نظارتی دارد. یکی از دلایل اصلی این رویکرد، عدم توجه به موضوعات اساسی‌ای است که پیش‌فرض‌های ارتباط فقه و دنیا و بالتبع ارتباط فقه و سبک زندگی را بیان می‌کند. این گروه توجه نکرده و ندیده‌اند که حوزه فقه، چه هدایت‌ها و مناسبات وثیقی در رابطه با تولید، کنترل، هدایت و تکامل اجتماعی زندگی بشری و جوامع انسانی به دست داده است. آن‌ها به این موضوع نپرداخته‌اند که در یک نگاه کلی‌تر دخالت دین در تکامل ضروری است یا خیر؟ آن‌گاه اگر این دخالت ضروری بوده و دخالتی باشد که حوزه فقه را تعریف می‌کند، منطبق فقه را توسعه دهند و با

معیشت که بیرون از سعادت و از مباحث عرضی دین است. این نگاه به فقه نیز سرایت کرده است (ن.ک). مجتهد شبستری: ۵/ ۳۰۰). نگاه دیگری نیز در بین است که اساساً ارتباط بین دیانت و سعادت را نیز منقطع دانسته و بر این باور است که بشر برای رسیدن به سعادت، نیازمند دیانت نیست، چه این که در نگاه این دسته، سعادت، تنها سعادت در معیشت است که آن هم با عقل جمعی و بشری قابل دستیابی است و به قانون و برنامه‌های وحیانی و الهی (که در لسان ما همان فقه است) نیازی نیست (قنبری، ۱۳۸۴: ۳). این نگاه، نگاه مادی‌گرایان و منکرین اصل شریعت است. اما موضوع بحث ما اندیشمندان مسلمانی هستند که اصل فقه و شریعت را قبول دارند، اما ضرورت و نقش‌آفرینی آن را برای مقوله سعادت قبول ندارند، رابطه بین سعادت و معیشت را منقطع می‌دانند، در نتیجه، رابطه بین دین و حیات اجتماعی و بالتبع نسبت بین فقه و سبک زندگی و الگوهای رفتاری را منتفی می‌دانند. طرفداران این نظریه معتقدند که فقه و سعادت به هم گره خورده‌اند و مقوله سبک و شیوه زندگی و معیشت نیز در هم آمیخته‌اند و این هر دو (یعنی «فقه-سعادت» و «معیشت-سبک و شیوه زندگی») کاملاً دو حوزه مستقل دارند. سعادت به عهده فقه و تکامل معیشت و ارائه سبک و شیوه زندگی بر عهده خرد آدمی است، یعنی شیوه‌ها و آیین مهندسی اجتماعی و سبک و شیوه زندگی اجتماعی و الگوهای رفتاری در حوزه‌های مختلف حیات بشری، از خردمستقل بشر تغذیه می‌کند (ن.ک). فراستخواه، ۱۳۷۳: ۲۲۰).

۵-۲. پذیرش نسبت حداقلی بین فقه و سبک زندگی

نظریه دیگر در زمینه نسبت فقه و سبک زندگی، پذیرش نسبت حداقلی بین این دو است. طرفداران این نظریه، بین فقه و سبک زندگی و الگوهای رفتاری،

این که بر مبنای نظریه اول، هیچ ارتباطی بین فقہ و حیات اجتماعی برقرار نیست و نظریه دوم نیز گرچه به ارتباطی حداقلی معتقد است، اما نتیجه آن چیزی جز انکار نسبت فقہ با معیشت اجتماعی و سبک زندگی دینی نیست. در مورد طرفداران نظریه حداکثری، گفتنی است اگر توانستیم ضرورت نگاه دوم یعنی فقہ حکومتی را به اثبات برسانیم و فقہ شیعی را با این نگاه تدوین کنیم، مراد حاصل خواهد آمد و صرف تصور فقہی با این اوصاف، موجب تصدیق روابط و مناسبات وثیق فقہ و سبک زندگی خواهد بود (ن.ک. مشکانی، ۱۳۸۹: ۲۳-۶۰؛ و نیز همو، ۱۳۹۰: ۱۵۵-۱۸۵).

اما اگر شرایط به گونه‌ای بود که توان و یا شرایط اقامه فقہ حکومتی وجود نداشت و به فقہ سنتی - که ماهیت و مسائل آن، فردی و فردگرایانه است - اکتفا شد، باز هم بحث از روابط و مناسبات فقہ و سبک، همچنان بر اهمیت و ضرورت خود پایدار است. حقانیت و صحت این ادعا، پس از تأمل و دقت در مجموعه فقہ سنتی، از آغاز تا پایان و از طهارت تا دیات مشخص می‌شود. ره‌آورد ملاحظه مجموعه فقہ سنتی و مسائل آن، آمیختگی و ارتباط وثیق سبک زندگی و الگوهای رفتاری در حوزه‌های مختلف با این مقوله است؛ به گونه‌ای که تفکیک و جداسازی این هر دو از یکدیگر غیر ممکن می‌نماید.

۶. نسبت سنجی فقہ و سبک زندگی با دو رویکرد

قبل از پرداختن به نسبت فقہ و سبک زندگی، گفتنی است که دو دیدگاه متفاوت نسبت به سبک زندگی وجود دارد. یک نگاه، نگاه توصیفی و تبیینی است که به مطالعه آنچه اکنون وجود دارد می‌پردازد. دیگری نگاه تجویزی و دستوری است که به آنچه باید باشد توجه دارد (کاویانی، ۱۳۸۹: ۵). به موازات این دو نگاه،

منطق توسعه یافته‌تر به سراغ واکاوی منابع رفته و به صید و تماشای روابط و مناسبات فقہ با حوزه اجتماعی زندگی بشری بنشینند.

۳-۵. پذیرش نسبت حداکثری فقہ و سبک زندگی

طیف سوم کسانی هستند که نقش فقہ در هدایت و تکامل زندگی اجتماعی را نقشی فراگیر و مثبت می‌دانند و معتقدند رسالت فقہ در حوزه معیشت، سرپرستی تکامل معیشت است و اصولاً فقہ را قانون اساسی و شالوده اصلی اداره جوامع بشری می‌دانند. در اصطلاح به این نظریه، نظریه حداکثری گویند. طرفداران این نظریه خود به دو دسته تقسیم شده‌اند. کسانی که فقہ موجود را برای ارائه سبک زندگی و روش اداره جوامع انسانی کافی می‌دانند و معتقدند فقہ موجود توانایی ارائه سبک زندگی و روش اداره جوامع انسانی را دارد. این نظریه به «فقہ سنتی» مشهور است. در مقابل دیگرانی معتقدند فقہ موجود، گرچه میراث گرانقدر شیعه در طول تاریخ بوده و حفظ آن واجب است، اما این فقہ به جهاتی گوناگون، چونان که باید گسترش کمی و کیفی در جهت اداره جوامع انسانی را به خود ندید و همواره با دور بودن از حکومت و اجتماع، گرفتار مسائل فردی بوده است. باور این گروه این است که نگاه حاکم بر فقہ موجود نگاهی فردی است و این در حالی است که ما به فقہی نیاز داریم که با نگاهی اجتماعی و حکومتی به مسائل، تدوین شده و مسائل را نه با نگاه فردی، که با نگاه اجتماعی و حکومتی حل و تحلیل کرده باشد. این نظریه با عنوان «فقہ حکومتی» شناخته شده است.

طبیعی است که بحث از مناسبات فقہ و تمدن، ذیل دو نظریه اخیر - سنتی و حکومتی - شکل خواهد گرفت و در محدوده این دو نظریه است که می‌توان سخن از روابط و مناسبات فقہ و سبک زندگی به میان آورد. چه

در تعیین نسبت فقه و سبک زندگی نیز باید با دو رویکرد به مسأله نگریست:

یک) رویکرد توصیفی: در این رویکرد با نگاه تاریخی و پیشینه‌ای به نسبت موجود بین فقه موجود (فقه سنتی) و سبک زندگی می‌نگریم. در واقع در این مدل برآنیم تا نسبت‌های به وجود آمده را بررسی نماییم. مقاله حاضر عهده‌دار تبیین این رویکرد است. در این مقاله با اکتفا بر فقه موجود، مناسبات آن با سبک زندگی و مقدار دخالت آن در ارائه سبک و شیوه زندگی و نحوه دخالت آن در احکام نظام‌های اجتماعی و بالتبع الگوهای رفتاری در حوزه‌های مختلف زندگی، مورد بحث قرار گرفته است.

دو) رویکرد توصیه‌ای: در این رویکرد برآنیم تا به صورت ثبوتی و با توجه به فقه مطلوب (فقه حکومتی) که شرایط نمود اجتماعی آن در پرتو حکومت دینی فراهم آمده، بنگریم و مناسبت آن را با سبک زندگی بسنجیم.

در نقد دیدگاه اول می‌توان گفت: در این که برای تعیین نسبت فقه و سبک زندگی باید از فقه موجود در مراحل تاریخی آن بهره گرفت و با بررسی احکام، مسائل و موضوعات آن به مطلوب نسبی رسید، تردیدی وجود ندارد، اما سخن در این است که آیا به آنچه موجود است، می‌توان اکتفا کرد یا خیر؟ به نظر می‌رسد بررسی فقه موجود برای تعیین نسبت فقه با سبک زندگی کافی نباشد، چرا که در صورتی فقه موجود آینه تمام‌نمای نسبت فقه و سبک زندگی خواهد بود که تمام ظرفیت‌های فقه به فعلیت رسیده و زمینه ظهور و بروز آن در جنبه‌های مختلف زندگی انسان فراهم شده باشد. اما از آن جا که در فقه سنتی و فردی از همه توانمندی‌های فقه استفاده نشده، خصوصاً به جهت محروم بودن شیعه از حکومت، و در نتیجه زمینه

توسعه و گسترش همه جانبه آن در همه جنبه‌های زندگی بشری فراهم نشده است، بنابراین در اصل برای تعیین نسبت فقه و سبک زندگی باید به فقه مطلوب (فقه حکومتی) نظر داشت و به ظرفیت‌های آن نگریست.

نکته مهمی که ذکر آن ضروری است این که استخراج الگوهای رفتاری در حوزه‌های مختلف زندگی بشری و ارائه سبک زندگی برآمده از فقه اسلامی، ضرورتاً به معنای این نیست که بالفعل تمامی این الگوها در فقه وجود دارد؛ بلکه به معنای این است که برخی از موضوعات و بسیاری از مبانی که برای حوزه بحث‌های مربوط به الگوهای رفتاری لازم است، در فقه وجود دارد و ما می‌توانیم از این ظرفیت عظیم برای تدوین الگوهای رفتاری و ارائه سبک زندگی اسلامی استفاده کنیم.

فرضیه مقاله حاضر

مقاله حاضر در صدد است با بازپژوهی فقه موجود، منابع، احکام و مسائل آن، این نکته را روشن سازد که بر فرض عدم قبول امکان و ضرورت فقه حکومتی، که آئینه تمام‌نمای سبک زندگی اسلامی است، فقه موجود (فقه سنتی) چنان که برخی پنداشته‌اند، با مقوله سبک زندگی و الگوهای رفتاری در حوزه‌های مختلف زندگی بشری بیگانه نیست. با بررسی ابواب، کتب، احکام و مسائل مختلف فقه موجود، با چارچوب‌های کلی، قواعد و بعضاً احکام ریز و درشت سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، حقوقی، تربیتی، عبادی و... مواجه می‌شویم که نشانگر رویکرد و اهتمام فقه سنتی به الگوهای رفتاری و سبک زندگی دینی می‌باشد. به بیان دیگر شاید نتوانیم از دل فقه موجود به طور کامل و تام «سبک زندگی اسلامی» و الگوهای رفتاری در تمامی

در این بخش به طور موردی به بررسی برخی از احکام فقه پرداخته ایم که نشانگر اهتمام و دخالت فقه در عرصه‌ها و حوزه‌های مختلف زندگی بشری می‌باشد. با مطالعه این بخش به این نتیجه می‌رسیم که برخلاف پندار مخالفان، فقه فقط برنامه ارتباط انسان با خدا، آن هم در محدوده فردی و در گوشه مسجد و محراب نیست، بلکه برنامه‌ای تمام عیار برای زندگی اجتماعی است که برای تمامی حوزه‌های فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، تربیتی، حقوقی و ... دارای برنامه و الگوی رفتاری می‌باشد.

۱) فقه و الگوهای رفتاری در حوزه فرهنگ (الگوهای رفتار فرهنگی)

یکی از مهمترین وجوهی که ماهیت یک تمدن به آن وابسته است، وجهه فرهنگی تمدن و به دیگر سخن «نظام فرهنگی» است. جایگاه فرهنگ و نظام فرهنگی در جغرافیای تمدن از چنان رفعتی برخوردار است که اگر تمدنی در حوزه فرهنگی دارای الگوهای رفتاری نباشد و یا توانایی تولید آن الگوها را نداشته باشد (توانایی ارائه نظام فرهنگی نداشته باشد) و یا نتواند از فرهنگ و الگوهای رفتاری خود در این حوزه صیانت نماید، هستی و چیستی خود را در معرض نیستی و فنا قرار داده است. در تمدن اسلامی، یکی از مهمترین عواملی که تاکنون توانسته است هویت مستقل فرهنگی به آن بدهد، فقه و قوانین فقهی است. اگر تعریف فرهنگ به «شیوه و روش زندگی»^۱ را قبول کنیم، آن گاه نسبت وثیق فرهنگ و فقه و بالتبع نسبت فقه و سبک زندگی در حوزه فرهنگ هویدا خواهد شد. چه این که فقه اسلامی، از ابتدا تا انتها و از طهارت تا دیات، آموزگار شیوه زندگی است؛ به دلیل این که تعالیم فقه، نسبت به نحوه برخورد با دیگران، رعایت نظم و

حوزه‌های زندگی بشری را استخراج و تاسیس کنیم، اما این مسأله دال بر عدم توجه فقه موجود به این مسأله نیست. بلکه فقه موجود در باب‌های مختلف فقهی، احکام مختلف و گونه‌گونی دارد. یعنی احکام مورد نیاز الگوهای رفتاری اقتصادی که با عنوان «فقه اقتصادی» از آن یاد می‌شود. همچنین احکام حقوقی، احکام تربیتی، احکام سیاسی، احکام عبادی، احکام فرهنگی و دیگر احکام مختلفی که نقش اشباع کننده - و یا تامین حداقلی - الگوهای رفتاری در حوزه‌های مختلف را بر عهده دارد و با عناوینی همچون فقه فرهنگی، فقه سیاسی، فقه حقوقی، فقه تربیتی و .. از آن‌ها یاد می‌شود.

در واقع این مقاله به طور مشخص، در صدد جواب گویی به دیدگاه «منکران نسبت فقه و سبک زندگی» است. یعنی کسانی رابطه بین فقه و سبک را نفی کرده، معتقدند مقوله «سبک زندگی و الگوهای رفتاری» با مقوله «فقه» بیگانه است و فقه ارتباطی با مقوله سبک زندگی، حیات اجتماعی و تکامل معیشت ندارد. همان کسانی که از حیات اجتماعی و سبک زندگی تفسیر خاصی داشته، آن را عهده‌دار معیشت و فقه را عهده‌دار سعادت می‌دانند، و هیچ ارتباطی بین معیشت و سعادت برقرار نمی‌بینند (ن.ک. سروش، ۱۳۷۸: ۱۳۷). به بیان دیگر، مقاله حاضر عهده‌دار اثبات ارتباط حداقلی بین فقه سنتی و سبک زندگی و تبیین نظریه دوم، که در بخش دیدگاهها گذشت، می‌باشد. بدیهی است که سخن از ارتباط حداکثری فقه و سبک زندگی، در قالب نگاه و نظریه سوم امکان دارد و آن نیز مبتنی بر بحث از فقه حکومتی می‌باشد.

فصل دوم - مناسبات فقه موجود و سبک زندگی

فقه موجود و ارائه برخی الگوهای رفتاری

وجدان کاری، انضباط اجتماعی، و مسایلی از این قبیل در این مجموعه می‌گنجد. مروری بر عناوین ابواب و احکام فقه موجود، تاثیر بی‌بدیل فقه بر عرصه فرهنگ عمومی را قطعی می‌سازد. معارف فقهی، چه به صورت غیر مستقیم از طریق تقویت ایمان، تقوا و یقین برای آحاد جامعه و چه به صورت مستقیم از طریق تعیین رویه معاشرت و برخورد با دیگران و مسائل و حوادث پیرامونی زندگی، الگوهای رفتاری مورد نیاز در این حوزه را ارائه و توان ساختن فرهنگ عمومی جامع و نورانی را فراهم نموده است.

ب) فرهنگ تخصصی و فقه

پس از فرهنگ عمومی، سطح دوم فرهنگ را فرهنگ تخصصی جامعه تشکیل می‌دهد. فرهنگ تخصصی عبارت است از ارتکازات و پذیرش‌های اجتماعی که بر خلاف فرهنگ عمومی، محدود به معدودی از افراد جامعه است که دارای سطح تحصیلات و سواد بالاتری می‌باشند. اطلاعات تخصصی، اطلاعاتی است که هم افراد کمتری به آن محتاجند و هم افراد محدودتری به آن امکان دسترسی دارند. مجموعه اطلاعات تخصصی بر روی هم رفته، فرهنگ تخصصی جامعه را تشکیل می‌دهد و در مجموع امکان پاسخگویی به مشکلات و معضلات و ناهنجاری‌های پیچیده‌تر جامعه را فراهم می‌سازد. تاثیر فقه در فرهنگ تخصصی به واسطه علم صورت می‌پذیرد. بدین معنا که آنچه فرهنگ تخصصی را می‌سازد علم است و به اصطلاح، علم، فرهنگ‌ساز است، زیرا ارتکاز می‌آفریند و معیار ارزش‌گذاری و تعیین هنجار و ناهنجار در جامعه قرار می‌گیرد. با این حساب بررسی نسبت فقه و فرهنگ تخصصی، نیازمند تبیین نسبت فقه و علم است.

انضباط، رعایت حقوق دیگران، داد و ستد، آداب معاشرت، ازدواج و طلاق، هم‌نوع‌گرایی، سیاست، حکومت، مدیریت، تدبیر منزل، نظافت، بهداشت، علم و صنعت و ... مطالب فراوانی دارد. فقه موجود، در تمامی زمینه‌های طهارات، عبادات، سیاسات، اجتماعیات، تجارات، حقوق (حدود، دیات، قصاص، تعزیرات، شهادت، وصیت، ارث، قرض، دین، تعاون، احسان، اتفاق) و تمامی احکام و مسائل امور زندگی و شیوه‌های برخورد اجتماعی، الگوها، دستورها و آئین‌نامه‌های خاص خود را داراست. بر اساس پذیرش تعریف پیشین برای فرهنگ، فرهنگ اسلامی عبارت است از «شیوه زندگی و الگوهای رفتاری مستخرج از متون دینی به واسطه علم فقه». به عبارت دیگر احکام و قوانینی که به واسطه علم فقه از متون دینی استنباط می‌شود، عاملی شده تا جامعه و تمدن اسلامی شیوه زندگی مستقل را دارا و از فرهنگی پویا برخوردار باشد.

فقه و سطوح مختلف فرهنگ

پس از تبیین نسبت فقه و فرهنگ، اینک لازم است تا سطوح و انواع مختلف فرهنگ از یکدیگر متمایز شده و تاثیر فقه بر هر یک از این بخش‌ها و الگوهای رفتاری ارائه شده توسط آن برای هر یک از این سطوح، مورد بررسی قرار گیرد. برای فرهنگ تقسیمات مختلفی ارائه شده است. از جمله این تقسیمات، تفکیک سطوح یا انواع فرهنگ به دو بخش است: ۱- فرهنگ عمومی؛ ۲- فرهنگ تخصصی. (پیروزمند، ۱۳۸۶: ۹۷)

الف) فرهنگ عمومی و فقه

فرهنگ عمومی به معنای مجموعه نیازهای فرهنگی است که آحاد جامعه با آن روبرو و به آن و مبتلا به آن هستند. آداب معاشرت، مراعات حقوق دیگران، نظم،

موجود با ابواب و احکام مختلف خود، آینه فرهنگ عمومی و تخصصی (نظام فرهنگی) می‌باشد، گرچه در کلیت خود، از نگاه فردی حاکم بر خود رنج می‌برد و این نگاه فردی سدی در برابر تأسیس نظام فرهنگی به معنای واقعی کلمه، از مجموعه فقه اسلامی است.

۲) فقه و الگوهای رفتاری حوزه سیاست (الگوهای رفتار سیاسی)

بی‌گمان نظام سیاسی و سیستم اداره فرد و جامعه، از اصول بنیادی یک تمدن به شمار می‌آید؛ چه این که به لحاظ عملی، مشکل بتوان زندگی جامعه بشری را بدون نظام سیاسی تصور نمود. نظام سیاسی نه تنها بیانگر وجود مجموعه‌ای از نهادها است، بلکه حاکی از وجود نگرش‌ها و الگوهای رفتاری خاصی است که منحصراً مدنیت خوانده شده و در واقع از اساسی‌ترین اجزای یک تمدن محسوب می‌شوند. می‌توان گفت نظام سیاسی در قسمت عمده‌ای از زندگی بشر نفوذ و رخنه می‌کند و اصولاً زندگی انسان‌ها در درون نظام سیاسی آغاز می‌شود و پایان می‌پذیرد (فیرحی، ۱۳۸۲: ۱). نظام سیاسی در بینش اسلامی، بر مبنای هدفمندی‌های کلی شریعت و با توجه به اصل امامت، مفهوم می‌یابد. این نظام بر این اصل مبتنی است که امام به عنوان شاخص کلی در نظر گرفته شده و با توجه به وظیفه و رسالتی که دارد، جامعه دینی را که همان امت است، سمت و سو می‌دهد. اگر نظام سیاسی اسلامی را مجموعه‌ای از عوامل، عناصر و الگوهای رفتاری متداخل در راستای مدیریت جامعه اسلامی بدانیم (نوایی، ۱۳۸۱: ۱۵۵). و آن گاه به بازپژوهی فقه موجود بپردازیم، به روابط وثیق این دو پی خواهیم برد. چه این که فقه شیعه، فقه اداره نظام معاش و معاد و عجین با سیاست و حکومت بوده و تمامی مقررات و قوانین آن بر اساس نظام سیاسی،

نسبت علم و فقه در چند سطح قابل ارائه و بررسی است. در یک نگاه تاثیر فقه در علم، از طریق ترغیب به علم‌اندوزی و توصیه برای کسب و نشر علم به وجود می‌آید. از نظر فقه اسلامی، برای فراگیرنده علم و پیشه، هیچ گونه محدودیت زمانی و مکانی قابل تصور نیست و قلمرو موضوعی و جوب تعلّم نیز مختص به دانش‌ها و پیشه‌های دینی نیست، بلکه هر دانش و پیشه‌ای که حفظ نظام جامعه مسلمان بر آن متوقف باشد، از باب وجود حفظ نظام، واجب می‌باشد. (انصاری، ۱۴۲۹: ۲ / ۱۳۸؛ بحر العلوم، ۱۴۰۳: ۱۴/۲).

با نگاهی دیگر، شاید بتوان تاثیرگذاری فقه بر علم را از زاویه جامعه‌شناسی علم به دست آورد. از زاویه جامعه‌شناسی علم، فقه از طریق باید و نبایدها و نیز حدود و صغور و شیوه‌ای که برای زندگی آدمی ارائه می‌دهد، در اهداف، انگیزه‌ها و مقاصد اندیشمندان و دانش‌وران مسلمان، تصرف می‌کند و، می‌تواند در تعیین سرنوشت علم اثر بگذارد. به عبارت دیگر تولید علم از انگیزه‌ها و نیازهایی پیروی می‌کند که اگر آنها را با یکدیگر پیوند بزنیم، نظام انگیزه‌ها و نیازمندی‌ها مقابل ما قرار خواهند گرفت. از طرف دیگر منشأ این انگیزه‌ها و نیازها نیز باید و نبایدها و حدود و ثغور احکام اسلامی می‌باشد. (پیروزمند، ۱۳۷۶: ۸۹) نگاه اول بیانگر تاثیر حداقلی فقه در فرهنگ تخصصی است و نگاه دوم، نشانگر تاثیر حداکثری فقه در این حوزه فرهنگ می‌باشد.

با توجه به تعاریف و مصادیقی که برای فرهنگ عمومی و تخصصی بیان شد، ارتباط بین این دو فرهنگ نیز روشن می‌شود. همچنین با تبیین نسبت هر کدام از این دو با فقه، میزان تاثیرگذاری فقه موجود در نظام فرهنگی و الگوهای رفتاری ارائه شده توسط آن در این حوزه و در این نظام، مشخص می‌شود. فقه

حاکم بر روابط جامعه و حکومت اسلامی با دیگر کشورها و جوامع مسلمان و غیر مسلمان است. در میدان سیاست خارجی نیز فقه نقش بسزایی ایفا می‌کند. در واقع فقه با تبیین چارچوبها و الگوهای رفتاری گوناگون در روابط و مناسبات جامعه اسلامی با دیگر جوامع، نظم سیاست خارجی را تشکیل می‌دهد. در این بخش از فقه، در دو قالب مبانی کلی حاکم بر الگوهای رفتار سیاسی مانند قاعده نفی سبیل و مانند آن، و نیز مبانی خرد الگوهای رفتار سیاسی مانند نجاست و یا طهارت اهل کتاب و نظایر آن، ساختار سیاست خارجی را تبیین می‌کند.

ابواب و مسائل فقهی موجود از قبیل نمازهای جمعه و جماعات، خمس و زکات، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، امور حسبیّه، امامت و ولایت فقیه و حکومت، حج، اسراء، غنائم، صلح، امان، اهل بغی، رباطه، دارالحرب و دارالاسلام، محاربه، ارتداد، نفاق و منافقان، سبق و رمایه، بطانه، قضاوت، حدود، شهادت، دعوت از کفار، عتق و فک رقبه، تالیف قلوب، اهل ذمه و جزیه، استجاره و امان و... از جمله مصادیق احکام و الگوهای رفتار سیاسی در فقه موجود و نشانه دخالت آن در امور سیاسی و حکومتی و نقش آن در ارائه الگوهای رفتار سیاسی - سازنده نظام سیاسی - جامعه اسلامی است.

۳) فقه و الگوهای رفتاری حوزه اقتصاد (الگوهای رفتار اقتصادی)

در میان مسائل مورد نیاز تمدن و جامعه، اقتصاد از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. اهمیت اقتصاد برای آحاد جامعه به خاطر درگیری روزمره و ملموس آن‌ها با مسائل و امور اقتصادی است. اما اهمیت این مقوله برای تمدن، به این جهت است که استقلال و قدرت

حکومت و تشکیلات بنا نهاده شده است. این همه را می‌شود از روح حاکم بر اسلام و تک‌تک ابواب و مسائل فقهی فهمید (ن.ک. مشکانی، ۱۳۹۰: ۱۳۳-۱۶۲). بررسی ابواب و مسائل فقهی، بیانگر آن است که بخشی از قوانین فقهی موجود، در قامت چارچوبهای نظام سیاسی و الگوهای رفتار سیاسی ظاهر شده و ناظر به وضعیت اداره جامعه بشری، حکومت، حاکمیت، مسئولیت‌های حکومتی، حل تخصصات اجتماعی، برقراری امنیت، قوای اجرایی، ترویج عمومی اسلام و ارتباط با دول و ملت‌های دیگر و مسائلی از این دست است. برای سیاست تقسیمات مختلفی ارائه شده است. از جمله این تقسیمات، تقسیم سیاست به دو بخش سیاست داخلی و سیاست خارجی است (شکوری، ۱۳۷۷: ۱۱۵).

الف) سیاست داخلی و فقه

مقصود از سیاست داخلی الگوهای رفتار سیاسی مربوط به داخل جامعه اسلامی و در ارتباط آحاد جامعه اسلامی با یکدیگر از یک سو و با حکومت از سوی دیگر است. همچنین اجرای احکام و برقراری نظم و انضباط اجتماعی و... از جمله اصول سیاست داخلی است. نقش و تاثیر فقه در سیاست داخلی تاثیری همه جانبه است. فقه از طریق برشماری وظایف هر کدام از طرفین (حکومت و رعیت) و نیز تنظیم قوانین و الگوهای رفتاری و الزام مکلفین به رعایت و اجرای آن‌ها، چارچوب سیاست داخلی را تشکیل می‌دهد. پرداختن به ریز امور سیاسی و اجتماعی و نیز نقش حاکم و حکومت در امور خرد و کلان جامعه، نشان از اهتمام فقه به سیاست داخلی جامعه اسلامی است.^۲

ب) سیاست خارجی و فقه

سیاست خارجی نیز به اصول و الگوهای رفتار سیاسی

اسلامی در ابواب فقہی مختلف مربوط به امور اقتصادی و تجاری از قبیل تجارت، معاملات، عقود و ایقاعات از این دست است. در واقع امر و نهی‌ها در این بخش به مثابه الگوهای رفتاری در بخش اقتصاد تشریحی می‌باشد.

ب) اقتصاد تحلیلی و فقہ

مقصود از اقتصاد تحلیلی، رفتارهای بشری در زمینه تولید، توزیع و مصرف است. (همان: ۱۰) فقہ اسلامی در بخش‌هایی همچون تشویق به امر کار و تولید و نیز بخش‌هایی که مربوط به مصرف درست و نهی از اسراف و تبذیر است، الگوهای رفتاری مربوط به اقتصاد تحلیلی را مورد دقت و توجه قرار داده است.

اصولاً در فقہ اسلامی، مقولۀ تجارت، زراعت و سرمایه‌گذاری‌های تولیدی و اموری از این دست، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده و الگوهای رفتاری فراوانی در این مقوله‌ها راثه شده است. ترغیب روایات به امر تجارت و تولید، زایدۀ همین احساس مسئولیت فقہ در برابر اقتصاد و معیشت جامعه است. شاید بتوان ادعا کرد بخش عمده کتاب‌های فقہی به حوزه معیشت و اقتصاد مربوط می‌شود. در این حوزه افزون بر قواعد کلی که فقہ آن‌ها را معتبر دانسته، به تدوین قانون و بحث در جزئیات نیز پرداخته شده است. کتاب‌های فقہی نظیر متاجر، مکاسب، مساقات، مزارعه و ... همگی مملو از الگوهای رفتاری در زمینه معیشت و اقتصاد جامعه و تلاشی برای بهبودی سازمان اقتصادی جامعه بشری است. قواعد کلانی مانند قاعدۀ ید، سلطنت، احسان، صحت و سوق مسلمین از جمله مسائل کلان اقتصادی فقہ اسلامی می‌باشد. مروری بر کتب مکاسب محرّمه، دخالت‌های ریز و درشت فقہ اسلامی در احکام و مسائل اقتصادی جامعه و ارائه

مقاومت و نیز شکوه و عظمت و ثبات سیاسی آن، بستگی ساختار اقتصادی و توانایی تمدن در حل نیازمندی‌ها، معضلات و مشکلات اقتصادی و معیشتی است. علاوه اینکه زندگی اجتماعی انسان‌ها بدون یک نظام اقتصادی شکوفا و رشد یافته و الگوهای رفتار اقتصادی صحیح و حسن، بسی دشوار است و همواره اقتصاد بیمار و فقدان نظام اقتصادی و نبود الگوهای رفتاری صحیح در این حوزه، زمینه را برای نابودی ارزش‌های اخلاقی و حاکمیت فساد و فحشاء و جرم و جنایت مهیا می‌کند. اصولاً پیمودن مسیر تکامل و رسیدن به کمال مطلوب برای یک تمدن، بدون مهیا بودن نظام اقتصادی مستحکم و الگوهای رفتار اقتصادی صحیح، غیرممکن به نظر می‌رسد. در مقابل، فقہ نیز به نظام معیشتی و اقتصادی جامعه توجهی ویژه دارد. یکی از کارویژه‌های عمدۀ فقہ در این زمینه، جعل قوانین و مقررات و الگوهای رفتار اقتصادی و نیز راهکارهای اجرایی آن‌ها، برای مدیریت امور معیشتی و اقتصادی جامعه است.

مسائل و موضوعات اقتصادی در یک دسته‌بندی، تحت عناوینی چند، مورد بررسی قرار گرفته‌اند: ۱- اقتصاد تشریحی، ۲- اقتصاد تحلیلی. (پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۷: ۸)

در ادامه به تعریف و تبیین این عناوین می‌پردازیم و تاثیر و نقش فقہ در ارائه الگوهای رفتاری در هر کدام از دو بخش اقتصاد تحلیلی و تشریحی را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

الف) اقتصاد تشریحی و فقہ

مقصود از اقتصاد تشریحی، بخشی از اقتصاد است که به صورت امر و نهی‌ها، یا تفسیر و ارزیابی آن‌ها در یک مکتب ارائه شده است. (همان: ۶) امر و نهی‌های فقہ

تعریف نظام حقوقی، جایگاه ویژه آن در میان نظام‌های اجتماعی مورد نیاز تمدن، خودنمایی می‌کند. از طرف دیگر، حقوق اسلامی که در قامت فقه خود را به نمایش گذاشته است، از تمامی خصایص و ویژگی‌های یک نظام برخوردار است، برخلاف انگاره برخی، مجموعه دستوره‌های پراکنده و گسسته نیست که بر حسب وضعیت شخص و یا گروه خاصی اتخاذ شده باشد، بلکه مجموعه قوانین و الگوهای رفتاری یک پارچه و منسجمی است که بر قواعد عام و اصول کلی استوار است و قوانین و احکام به طور کلی، مصادیق جزئی و موارد خاص آن قواعد مبنایی و اساسی محسوب می‌شوند (ن.ک. قنواتی، ۱۳۷۷: ۶).

«روابط انسان» که موضوع اصلی حقوق است، به دو گونه است: روابط انسان با خدا و روابط انسان با انسان‌های دیگر. روابط انسان‌ها با یکدیگر نیز اقسام مختلفی دارد که هر کدام در ذیل بخش‌های مختلف نظام حقوقی می‌گنجد: ۱- روابط دو انسان در یک جامعه (حقوق خصوصی داخلی)؛ ۲- روابط دو انسان در دو جامعه (حقوق بین الملل خصوصی)؛ ۳- روابط انسان با حاکمیت (حقوق عمومی داخلی)؛ ۴- روابط دو حاکمیت (حقوق بین الملل عمومی) (همان). در یک تقسیم‌بندی جزئی‌تر و دقیق‌تر، اقسام و اجزای نظام حقوقی عبارت است از: حقوق اساسی، حقوق اداری، حقوق کار، حقوق مدنی، حقوق تجارت، حقوق جزا، حقوق بین الملل عمومی و خصوصی، آئین دادرسی مدنی و آئین دادرسی کیفری (جعفری لنگرودی، ۱۳۶۸: ۲۳۰). در ادامه با تعریف هر یک از اجزای نظام حقوقی، به بررسی تأثیر و نقش فقه در ارائه احکام و الگوهای رفتاری هر کدام از آنها می‌پردازیم.

۱) حقوق اساسی و فقه

مقصود از حقوق اساسی، مباحثی از قبیل: حاکمیت،

الگوهای رفتاری در امور اقتصادی جامعه را در مقابل دیدگان همگان قرار می‌دهد. بنابراین شاید نتوان ادعا کرد که هم اکنون نظام اقتصادی و تمامی الگوهای رفتاری مورد نیاز آن مستخرج از منابع فقهی وجود دارد، اما این ادعا قابل توجه است که با توجه به اهتمام فقه اسلامی به مباحث و مسائل اقتصادی و نیز وجود رگه‌هایی عمیق از امور و الگوهای رفتار اقتصادی در منابع فقه، امکان استخراج نظام اقتصادی از دل فقه وجود دارد. البته این امر نیازمند اصلاح و تبدیل نوع نگاه به فقه از نگاه فردی و خرد به نگاه حکومتی و کلان است.

۴) فقه و الگوهای رفتاری در حوزه حقوق (الگوهای رفتار حقوقی)

حقوق، مجموعه مقرراتی است که بر اشخاص، از آن جهت که در اجتماع‌اند، حکومت می‌کند. به تعبیر دیگر حقوق روابط اجتماعی را تنظیم می‌کند. و در تعبیر سوم، مجموعه قواعد کلی و الگوهای رفتاری حقوقی که بر زندگی اجتماعی انسان حکومت می‌کند. بنابراین، نظام حقوقی مجموعه‌ای از قوانین جاری است که مظهر وحدت و انسجام ذاتی آن، دسته‌ای از اصول و قواعد حقوقی است که به منزله مبادی قوانین و مقررات شناخته می‌شوند و نمایانگر اقسام و تفریع اصول به فروع، بر حسب نیازها و رویدادهای ناشی از روابط اجتماعی هستند که به صورت کلی مصداق‌های آن قواعد کلی‌اند (محقق داماد، ۱۳۷۴، ۲: ۵). به تعبیر دیگر، نظام حقوقی مجموعه‌ای از الگوهای رفتاری منسجم و هماهنگ و مرتبط‌اند که بر اساس مبانی ویژه در جهت انسجام بخشی اجتماعی در قالب روابط گونه‌گون انسان‌ها با یکدیگر و انسان‌ها با حاکمیت‌ها و تضمین حقوق طرفین تنظیم می‌شوند. با توجه به

از جهاتی مربوط به حقوق اداری است. اموال دولت و معاملات دولتی از دیگر موارد دخالت فقه در حقوق اداری می‌باشد. علاوه بر آن، نقش فقه در همه موارد حقوق اداری به عنوان محکی برای تعیین مخالفت با شرع کارساز است که البته در این صورت، این نقش فقه قابل سرایت دادن در همه ابواب حقوق است. خلاصه این که در بخشی از مباحث و مسائل حقوق اداری، فقه به عنوان محک و معیار نقش‌آفرینی می‌کند، در بخش‌هایی الگوهای رفتاری مدون و مشخص ارائه می‌شود و بخشی‌هایی از حقوق اداری نیز رأساً از فقه استخراج می‌شود.

۳) حقوق کار و فقه

حقوق کار بنا بر دیدگاه‌های اجتماعی و اقتصادی مختلف، به گونه‌های مختلفی تعریف شده است. در یک تعریف در مورد حقوق کار می‌خوانیم: «حقوق کار بر همه روابط حقوقی ناشی از انجام کار برای دیگری حاکم است مشروط بر این که اجرای کار با تبعیت یک طرف نسبت به طرف دیگر همراه باشد» (میراحمدی‌زاده، ۱۳۸۰: ۵۷). پاره‌ای از مباحث طرح شده در حقوق کار فی حد نفسه مربوط به فقه نمی‌باشد، مانند تعریف برخی مفاهیم و تحدید آن‌ها همچون مؤسسه، کارخانه، کارگاه، کارگر، کارفرما و ... که در جای‌جای حقوق از آن‌ها استفاده می‌شود، و متأسفانه جای آن در فقه خالی است، هر چند در بعضی از زمینه‌ها موارد مشابهی بین حقوق کار و مباحث اجاره وجود دارد. اما پاره‌ای قواعد و مباحث موجود در حقوق کار، مانند جبران خسارت، ایفای تعهد، اصل حاکمیت اراده و ... منشاء فقهی دارد و فقها در مورد هر یک از آن‌ها به تفصیل سخن رانده‌اند و به ارائه الگوهای رفتاری مرتبط با این مباحث اقدام نموده‌اند. وجود مباحثی از این دست در فقه، نشانه قدرت و

عوامل ساختاری دولت-کشور، منشأ قدرت سیاسی، ماهیت رژیم سیاسی، نظریه تفکیک قوا، طبقه بندی رژیم‌های سیاسی، قوای مقنن، طریقه قانون‌گذاری، حقوق فردی و آزادی‌های عمومی و ... می‌باشد (قاضی، ۱۳۸۰: ۱ / ۳۱۰). سابقه این بخش از حقوق در فقه اسلامی، به مباحث تشکیل حکومت به دست پیامبر اکرم (ص) و مسائل بعد از آن بازمی‌گردد. حقوق اساسی، چنان که از سرفصل‌های آن هویداست در بخش‌های مختلف فقه موجود جریان و سیلان دارد و گاه در بخش‌هایی از فقه مطرح شده که در وهله اول به نظر می‌رسد هیچ تناسبی با مباحث حقوق اساسی نداشته باشد. مثلاً در مبحث نجاسات و شمارش اقسام آن، از ارتداد بحث شده که امروزه در حقوق فردی و آزادی‌های عمومی حقوق اساسی جایگاه ویژه‌ای دارد. یا در کتاب صوم در مبحث رویت هلال، از وظایف و اختیارات حاکم و ولی فقیه سخن به میان آمده، یا در مباحث امر به معروف و نهی از منکر، از وظایف والی و امور حسبه که از مسائل مهم حقوق عمومی است، مطالبی گفته شده و نمونه‌هایی از این دست در کتب مختلف فقهی از قبیل اجتهاد، تقلید، نماز میت، حج، مکاسب محرمه و ... نیز دیده می‌شود.

۲) حقوق اداری و فقه

حقوق اداری یکی از رشته‌های حقوق عمومی است که درباره اشخاص حقوق اداری، چگونگی تشکیلات و سلسله مراتب در آن‌ها، مسئولیت وزارتخانه‌ها و نهادها و سازمانهای دولتی و ... بحث می‌کند (جعفری لنگرودی، همان). موارد و مسائل حقوق اداری، بیشتر بحث از قوانین شکلی و اجرایی است و قاعدتاً در بخش‌هایی از فقه سیاسی و در قالب وظایف و الگوهای رفتاری مستخدمین دولت، عزل و نصب امراء و وزراء مطرح است. همچنین مباحث امور حسبه نیز

قوی آن در حقوق مدنی است و نقطه عطف و حساس در میان مباحث حقوق مدنی، احوال شخصیه می باشد که جایگاه ویژه‌ای در اثرپذیری از شرایع الهی داشته است.

۵) حقوق تجارت و فقه

حقوق تجارت را چنین تعریف کرده‌اند: «مجموع قواعدی که بر روابط تجار و اعمال تجاری حکومت می کند (کاتوزیان، همان: ۵۴). ریشه قواعد حقوقی در حقوق تجارت برگرفته از حقوق مدنی است، اما به دلیل پیشرفت های اقتصادی، معاملات اقتصادی بزرگ و پیچیده، ایجاد مؤسسات و شرکت های بزرگ تجاری و ... کافی نبودن حقوق مدنی، مسجل و به تدوین حقوق تجارت منجر شد. در مقایسه بین فقه و حقوق تجاری، تمامی مطالبی که در بخش حقوق مدنی و گستردگی استدلال های فقهی در آن بخش گفته شد، در این جا نیز جاری است. فقه می تواند با دقت نظر، پیچیدگی معاملات موجود را بر عقود مختلف فقه یا عقود جدیدی که مخالفت با شرع ندارد، تطبیق دهد و الگوهای رفتاری متناسب با این حوزه ها را ارائه دهد.

۶) حقوق جزا و فقه

در تعریف حقوق جزا گفته‌اند: «حقوق جزا یا حقوق جنایی، مجموع قواعدی است که بر نحوه مجازات اشخاص از طرف دولت حکومت می کند» (همان: ۵۷). بخشی از مباحث مطرح در حقوق جزا عبارت است از تعریف جرایم و مجازات و تقسیم بندی آن ها، نحوه مجازات، ادله اثبات دعوی، شرایط تحقق جرم، نحوه رسیدگی به شکایات، و ده ها عنوان و موضوع متنوع دیگر. در فقه اسلامی مباحث فروانی در کتب قضا، حدود و قصاص، مباحث تعزیرات و کتاب شهادت و اقرار آمده است که در مجموع برای کشورهای اسلامی

استحکام نظام فقهی است و دقت فقها و تفصیل هر یک از قواعد پیش گفته به دست ایشان، مجموعه ای عظیم را فراهم کرده که از زوایای مختلف، نکات مهمی را بررسی کرده اند و حقوق کار نیز بدان گسترده گی یا در آن زمینه وارد نشده و یا اگر وارد شده، به هر حال فقه در آن زمینه دست کمی از حقوق ندارد، لذا جدا از نگرش فردگرایانه فقه موجود و طرفداری خواسته یا ناخواسته فقها از مکتب اصالت فرد، این قسمت از حقوق و فقه دارای محورهای مشترک زیادی هستند.

۴) حقوق مدنی و فقه

حقوق مدنی شامل الگوهای رفتاری مالی و خانوادگی افراد یک جامعه با یکدیگر است. حقوق مدنی ابتدا شامل تمام رشته های حقوق خصوصی بوده است، ولی به تدریج در روابط پاره ای از مردم تحولاتی به وجود آمد که ممکن نبود همه آن ها را تابع قواعد مدنی قرار داد، یعنی رعایت مصالح عمومی ایجاب می کرد که برای این گونه روابط، قواعدی خاص وضع شود (کاتوزیان، ۱۳۶۸: ۵۳). بخشی از مباحث مطرح در حقوق مدنی عبارت است از: اموال و تقسیم آن به منقول و غیر منقول، مالکیت، حق انتفاع، اسباب تملک، مباحث عقود و ایقاعات، تعهدات، شرایط متعاملین، قواعد عمومی معاملات و قراردادهای، مباحث ضمان، غصب، اتلاف، مزارعه، مضاربه، جعاله، شرکت، مباحث احوال شخصیه مانند نکاح، طلاق و غیره. در میان همه بخش ها و ابواب حقوق می توان گفت حقوق مدنی در هر کشور و نظامی بیشترین رابطه و هماهنگی را با شرایع الهی و دستورهای آسمانی داشته است، چه اگر قرار باشد دین برای ارتباطات اجتماعی مردم دارای دستور، قانون و الگوی رفتاری باشد، اولین صحنه بروز و ظهور آن، تنظیم همین روابط شخصی است که نمود

ضوابط خاص و ... به عنوان الگوهای رفتاری حقوق بین‌المللی متناسب با آن زمان به منصف ظهور رسیده است، امروزه نیز با تشکیل حکومت مقتدر اسلامی، شاهد حقوق بین‌الملل محکم و متقنی هستیم که الگوهای رفتاری مورد نیاز آن از دل فقه استخراج و در ارتباط با دیگر کشورهای اسلامی و غیراسلامی مورد عمل قرار گرفته است. خلاصه این که با بررسی ابواب و مسائل مختلف فقهی، به وجود رگه‌هایی بس عمیق و عنیق از احکام و الگوهای رفتاری گونه‌گون در حوزه حقوق و شاخه‌های مختلف آن آگاه می‌شویم. گرچه شاید نتوان با کنار هم قرار دادن الگوهای رفتاری موجود در حوزه حقوق، نظام حقوقی را تدوین و عرضه کرد، اما وجود همین رگه‌ها بیانگر قابلیت فقه برای تنظیم و ارائه نظام حقوق اسلامی می‌باشد.

۵) فقه و الگوهای رفتاری در حوزه تربیت (الگوهای رفتار تربیتی)

نظام تربیتی، یکی از نظام‌های بنیادین در زندگی اجتماعی و انسانی است که زمینه‌ساز موفقیت انسان در سایر ابعاد می‌باشد. به همین خاطر این نظام، از جمله سازه‌های مهم تمدنی به شمار آمده و نقش مهمی را در جغرافیای تمدن به خود اختصاص داده است. مقصود از نظام تربیتی، مجموعه‌ای از مفاهیم و الگوهای رفتاری منسجم و سازمان یافته درباره تربیت است که بین آن‌ها روابط متقابل جریان داشته و به اصطلاح از نوعی همبستگی درونی برخوردارند و بیانگر کیفیت و چگونگی تربیت، به طور اساسی و پایه‌ای می‌باشند (ن.ک. حاجی‌ده‌آبادی، ۱۳۷۷: ۱۷). اهمیت تربیت و نظام تربیتی در نسبت با تمدن، به مسأله تربیت فردی و اجتماعی آحاد جامعه و مهیا کردن زمینه‌های موفقیت در سایر ابعاد، بازمی‌گردد. چه اینکه نظام تمدنی، در

الگوهای رفتاری در حوزه جزای اسلامی را فراهم آورده است. گستردگی قوانین و الگوهای رفتار جزایی در اسلام، منجر به این شده که دیگر نظام‌های حقوقی مواضع متفاوتی را در قبال این بخش از احکام فقهی داشته باشند (میراحمدی‌زاده، همان: ۶۸).

۷) حقوق بین‌الملل و فقه

حقوق بین‌الملل رشته‌ای از حقوق است که از روابط دو یا چند دولت بحث می‌کند. اصطلاحات حقوق عام خارجی، حقوق عام ملل، حقوق دولتی عام هم در همین معنا به کار رفته است (جعفری لنگرودی، ۱۳۶۸: ۲۳۲). برخی از مباحث مطرح در این شاخه از حقوق عبارت است از: معاهدات بین‌المللی، دادگستری‌های بین‌المللی، حقوق دریاها، مرزهای جغرافیایی، سازمان‌های بین‌المللی مانند سازمان کنفرانس اسلامی و ... چنان که ملاحظه می‌شود حقوق بین‌الملل نسبت به دیگر شاخه‌ها از تنوع و پیچیدگی بیشتری برخوردار است و هم اکنون نیز روز به روز در حال گسترش و تکامل است. گرچه برخی از مباحث این شاخه از فقه، مربوط به قوانین شکلی است، اما بخش‌های مختلفی از مباحث و قواعد آن و نیز الگوهای رفتاری مرتبط و متناسب با آن را می‌توان در میان مباحث فقه ردیابی کرد. مثلاً قواعد عامی که در حقوق بین‌الملل وجود دارد، همچون ایفای به عهد و عقد، جبران خسارت، عدم تعدی به حقوق دیگران و ... به عنوان الگوهای رفتاری در حوزه حقوق بین‌الملل در فقه جایگاه خاصی دارد. این بخش از فقه در زمان وجود حکومت اسلامی خود را می‌نمایاند و چنان که در زمان پیامبر اکرم (ص) و خلفای ایشان، حقوق بین‌الملل در قالب بستن پیمان‌ها و معاهدات با دیگر طوایف و قبایل غیر مسلمان و کشورهای اسلامی، پذیرش و فرستادن سفیر به دیگر سرزمین‌ها و گرفتن و آزاد کردن اسیر طبق

دربرمی‌گیرد. اما شکل دوم نیازمند بررسی و استدلال است. به این صورت که پس از تعیین قلمرو فقه، بررسی می‌کنیم که فقه چه عناصری از تربیت را می‌تواند عرضه کند (همت‌بناری، ۱۳۸۸: ۸۵). نظام تربیتی، ترکیبی از عناصر مبانی، اهداف، اصول و روشها و الگوهای رفتاری می‌باشد (حاجی‌ده‌آبادی، همان: ۱۸).

الف) مبانی تربیت و فقه

مبانی تربیت عبارت است از قانون مندی عینی و واقعی فرآیند تربیت که مربوط به هست‌هاست و از واقعیات خارجی حکایت دارد. مراد از تأثیر فقه بر مبانی تربیت این است که احکام فقهی مبتنی بر واقعیات عینی و متکی بر معیارهای واقعی است و بخشی از این واقعیات، واقعیتهای تربیت هستند که با کنار هم گذاشتن شماری از احکام شرعی می‌توان برخی مبانی تربیت را از فقه استخراج کرد.

ب) اهداف تربیت و فقه

اهداف، مفاهیمی کلی و عام هستند که جهت فعالیت‌های تربیتی را نشان می‌دهند. در یک تقسیم، اهداف به دو دسته میانی و نهایی تقسیم شده است. مقصود از هدف نهایی، نهایی‌ترین هدف و منظور از هدف میانی، هدفی است که در راستای وصول به هدف نهایی قرار می‌گیرد. در مورد تأثیر فقه بر هدف نهایی، گفتنی است گرچه فقه به عنوان بخشی از اسلام، نمی‌تواند به تنهایی هدف نهایی، تقرب الهی، را تأمین نماید، اما می‌تواند اهدافی را ارائه نماید که در راستای آن هدف نهایی قرار گیرد. به نظر می‌رسد فقه در اهداف میانی نقش به‌سزایی دارد و از مجموعه احکام فقهی می‌توان برخی از اهداف میانی را کشف و استخراج نمود. اهدافی مانند حفظ سلامت جسم (از

صدد ساختن جامعه‌ای نمونه و مدینه‌ای فاضله برای آسایش و رستگاری آحاد جامعه بشری است. از طرف دیگر بخش مهمی از این هدف، نیازمند تربیت صحیح فرد و جامعه می‌باشد و این مهم بر عهده نظام تربیتی است. اصولاً تربیت به فعالیتی منظم و مستمر اطلاق می‌گردد که در جهت کمک به رشد جسمانی، شناختی، اخلاقی، اجتماعی، عاطفی و به طور کلی پرورش و شکوفایی استعدادهای آحاد جامعه حرکت می‌کند (همان: ۱۲). از سوی دیگر، فقه به عنوان برنامه عملی زندگی آدمی، یکی از مهمترین اهداف خود را تربیت انسانی و الهی آحاد جامعه قرار داده و برای وصول به این هدف، به ارائه الگوهای رفتاری تربیتی مختلف و گوناگونی اقدام کرده است.

نقش و تأثیر فقه در نظام تربیتی

تأثیر فقه در تربیت و نظام تربیتی، به دو صورت متصور است:

۱) نخست آن که تربیت به عنوان موضوعی در نظر گرفته شود که شامل عرصه‌ها و عناصر گوناگونی همچون عناصر پیش‌گفته می‌باشد، آن گاه هر یک از عناصر فوق به فقه عرضه شود و الگوهای رفتاری متناسب با آن‌ها، مورد بررسی قرار گیرد.

۲) دیگر این که تربیت و عناصر آن در یک جامعه اسلامی در نظر گرفته شود و آن گاه بررسی شود که فقه کدام یک از این عناصر را می‌تواند تأمین کند. به عبارت دیگر بررسی شود که آیا مثلاً می‌توان اصول، روش‌ها و سایر عناصر تربیت را از فقه استخراج نمود یا خیر؟

شکل نخست تأثیرگذاری فقه روشن و بدیهی است و چه بسا بخشی از رسالت فقه به حساب آید و ایفای این نقش هم محدود به عرصه تربیت و نظام تربیتی نمی‌شود و دیگر عرصه‌ها و نظام‌های اجتماعی را نیز

باید و نبایدهای شرعی و ... نقش فقه در رابطه با تربیت و نظام تربیتی به همین امور محدود نشده و در امور دیگری مانند ابعاد تربیت (تربیت جسمی، تربیت روحی، تربیت اجتماعی، تربیت عقلانی و تربیت اخلاقی) و نیز ارکان تربیت (مربی، متربی و محتوا) تأثیر گذار است و نقش تعیین کننده‌ای دارد و در آن حوزه‌ها نیز به ارائه الگوهای رفتار تربیتی متناسب با آنها پرداخته است (همت‌بناری، همان: ۸۵). البته بیان این نکته ضروری است که نباید انتظار داشت فقه موجود به طور مدون و مشخص، تمامی عناصر و الگوهای رفتاری مورد نیاز نظام تربیتی را عرضه کرده باشد. آنچه عیان و مشهود است وجود برخی از این عناصر و الگوهای رفتاری در مجموعه مسائل و احکام فقهی است که بیانگر اهتمام فقه اسلامی به این مقوله است.

نقش حکومت در اجرای الگوهای رفتاری برآمده از فقه موجود

نقش حکومت در عملیاتی کردن هر کدام از الگوهای رفتاری برآمده از فقه اسلامی مختلف و متفاوت است. در برخی از الگوهای رفتاری، ضمانت اجرایی حکومتی به طور مستقیم و بدون واسطه وجود دارد، و در برخی دیگر، چنین نیست و گرچه حکومت در اجرای آن نقش دارد، اما این نقش به طور مستقیم نیست و گاه با چند واسطه ایفا می‌گردد (ن.ک. مشکانی، ۱۳۹۰: ۱۳۳-۱۶۲). مثلاً رباخواری حرام و معامله ربوی فاسد و تجاوز به حریم دیگران ممنوع و ضمانت اجرایی حکومتی به طور مستقیم نیز وجود دارد. یعنی حکومت موظف به منع رباخواری و نیز منع تجاوز به حریم دیگران است. اما اسراف و بدحجابی با اینکه حرام است، ولی تا هنگامی که به مصالح عمومی کشور

طریق احکام خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها و نیز احکام طهارات و ...، حفظ سلامت روحی (از طریق عباداتی مانند روزه، نماز، اعتکاف و ...) و حفظ روابط اجتماعی (از طریق انواع عقود، ایقاعات).

ج) اصول تربیت و فقه

اصول تربیت عبارت است از دستورالعمل‌های کلی که راهنمای تدابیر و فعالیت‌های تربیتی می‌باشند. حال سوال این است که آیا فقه چنین دستورالعمل‌هایی دارد یا خیر؟ با بررسی گستره مسائل و احکام فقهی مشخص می‌شود که پاسخ مثبت است و فقه اسلامی حاوی دستورالعمل‌های کلی در زمینه اصول تربیت می‌باشد. اصولی مانند رعایت توانایی و محدودیت متری (از جهت جنسیت، مقطع سنی، شرایط زمانی و مکانی و سایر احوالات و شرایط)، اصل تخفیف و مسامحت (مانند وجود جایگزین در احکام، جواز ارتکاب محرمات در حال اضطرار، تخفیف در نحوه انجام برخی واجبات و ...)، اصل مثبت‌نگری (مانند اصل صحت در فعل مسلم، امارت ید، اصل حلیت، اصل طهارت و ...) و اصولی از این دست که از جای جای فقه قابل استخراج است.

د) روشهای تربیت و فقه

به طور کلی روش‌ها با نحوه و کیفیت تحقق و تجلی فعالیت‌ها سروکار دارند و دستورالعمل‌ها و الگوهای رفتاری هستند که در فرآیند تربیت مورد استفاده مربی قرار می‌گیرند. فقه نیز که از مجموعه باید و نبایدهای شرعی تشکیل شده، روش‌ها و الگوهای رفتاری خاصی را در این زمینه ارائه داده است. روشها و الگوهای مانند تنبیه (در قالب حدود، تعزیرات و دیات و ...)، فریضه سازی و الزام بخشی به مسائل، همراهی

بر این منبع ارزشمند، نگاه فردی است و سراسر آن ملامت از احکام فردی، و لذا به همین صورت نمی‌تواند الگوهای رفتاری مورد نیاز سبک زندگی اسلامی را پشتیبان باشد. چه این که شاکله و صبغه غالب این الگوها اجتماعی و، نیازمند نگاه کلان، جامع و نظام‌وار است و ناگفته پیداست که مدل استنباط احکام اجتماعی و حکومتی، بسیار متفاوت با روش استنباط احکام فردی است. با این حساب برای استخراج الگوهای رفتاری مورد نیاز سبک زندگی، ما نیازمند نگاهی کلان، جامع و نظام‌وار به فقه می‌باشیم. با در انداختن طرحی نو در عرصه استنباط و اجتهاد و نگاهی حکومتی و اجتماعی به فقه، باید به سوی استخراج الگوهای رفتاری در حوزه‌های مختلف زندگی بشری - سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، حقوقی، تربیتی - و دیگر نیازمندی‌های سبک زندگی اسلامی گام برداریم.

پی‌نوشت‌ها

۱- دائرالمعارف وُرلدبوک می‌گوید: «فرهنگ، واژه‌ای است که دانشمندان علوم اجتماعی آن را بر همه طرق (روشها و شیوه‌های) زندگی اطلاق می‌کنند.» نقل از: (جعفری، بی‌تا: ۵۳)

۲- جهت اطلاع از نقش حکومت در امور خرد و کلان جامعه، در چشم‌انداز فقه موجود نگاه کنید به: قاسمی، محمد علی و همکاران، فقیهان امامی و عرصه‌های ولایت فقیه، ج ۱-۲.

منابع

افریقی، ابن منظور. (۱۴۰۵ق). سان العرب، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
انصاری، مرتضی. (۱۴۲۹). المکاسب، قم: مجمع الفکر الاسلامی.

آسیب جدی وارد نسازد، حکومت موظف است به طور غیرمستقیم و با راه کارهای فرهنگی و آموزشی به حل این معضلات بپردازد. نقش‌های پیش‌گفته برای حکومت در اجرای الگوهای رفتاری، مربوط به الگوهای برآمده از فقه موجود است، اما در مورد الگوهای رفتاری برآمده از فقه حکومتی، سازوکار متفاوت است. علت این تفاوت نیز مربوط به تفاوت نوع نگاه در فقه موجود و فقه حکومتی به الگوهای رفتاری است. در فقه موجود الگوها با نگاهی فردی مورد کشف و اجتهاد قرار می‌گیرد، اما در فقه حکومتی، نگاه، نگاه کلان، اجتماعی و حکومتی است، و بالطبع نقش حکومت در الگوهای برآمده از این دو نگاه نیز متفاوت خواهد بود.

نتیجه

فقه سنتی که میراث گران قدر و هزار ساله شیعه است، در درون خود مشتمل بر مباحث، موضوعات و بسیاری از مبانی است که برای ارائه سبک زندگی اسلامی و تأمین الگوهای رفتاری مورد نیاز آن، لازم است. بررسی نسبت فقه و سبک زندگی با دو نگاه توصیفی و توصیه‌ای امکان پذیر است. در نگاه توصیفی نگاه ما به فقه موجود و در نگاه توصیه‌ای، فقه مطلوب مد نظر می‌باشد. مقاله حاضر نگاه توصیفی را نصب العین خود قرار داده و با نگاه به فقه موجود به بررسی نسبت فقه و سبک زندگی پرداخته است. نسبت فقه و سبک زندگی در این مقاله با بازپژوهی فقه موجود در غالب مباحث فقه و فرهنگ، فقه و سیاست، فقه و اقتصاد، فقه و حقوق، فقه و تربیت و ... به اثبات رسید. ما به عنوان میراث‌دار این گنجینه ارزشمند، می‌توانیم از این ظرفیت عظیم برای استخراج الگوهای رفتاری در حوزه‌های مختلف زندگی بشری و ارائه سبک زندگی اسلامی استفاده کنیم. اما نکته این جاست که نگاه حاکم

بحرالعلوم، سیدمحمد. (۱۴۰۳). بلغه الفقیه، تهران: مکتبه الصدوق.

پژوهشگاه حوزه و دانشگاه. (۱۳۸۷). فدرآمدی بر اقتصاد اسلامی، تهران: سمت، چاپ هشتم.

پیروزمند، علیرضا. (۱۳۷۶). رابطه منطقی دین و علوم کاربردی، تهران: انتشارات امیرکبیر.

پیروزمند، علیرضا. (۱۳۸۶). نقش دین در مهندسی فرهنگی کشور، چاپ شده در مجموعه مقالات اولین همایش ملی مهندسی فرهنگی، شورای عالی انقلاب فرهنگی..

تهانوی، محمد. (۱۴۱۸ق). کشف اصطلاحات الفنون؛ بیروت: دارالکتب العلمیه.

جعفری لنگرودی، محمد جعفر. (۱۳۶۸). ترمینولوژی حقوق، تهران: گنج دانش، چاپ چهارم.

حاجی ده آبادی، محمد علی. (۱۳۷۷). درآمدی بر نظام تربیتی اسلام، قم: مرکز جهانی علوم اسلامی.

حسین زاده، علی محمد. (۱۳۸۸). فقه و کلام، قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

خسروپناه، عبدالحسین. (۱۳۸۲). گستره شریعت، تهران: دفتر نشر معارف.

خمینی، سید روح الله. (۱۳۶۱). صحیفه نور، تهران: مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی.

سبحانی، جعفر؛ تطور فقه نزد شیعه، مجله تراثنا، سال اول، شماره دوم.

سروش، عبدالکریم. (۱۳۷۸). مدارا و مدیریت، تهران: موسسه سئ فرهنگ صراط.

شکوری، ابوالفضل. (۱۳۷۷). فقه سیاسی اسلام، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ دوم.

شهید اول. (۱۴۱۹ق). ذکرری الشیعه، قم: موسسه آل البیت (ع).

عمیدزنجانی، عباسعلی. (۱۴۲۱ق). فقه سیاسی، تهران: امیرکبیر، چاپ چهارم.

فراست خواه، مقصود. (۱۳۷۳). سرآغاز نوآندیشی معاصر (دینی و غیردینی)، تهران: شرکت سهامی انتشار.

فیرحی، داود. (۱۳۸۲). نظام سیاسی و دولت در اسلام، تهران: سمت، چاپ هفتم.

قاسمی، محمد علی و همکاران. (۱۳۸۸). فقیهان امامی و عرصه های ولایت فقیه؛ مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.

قاضی، ابوالفضل. (۱۳۸۰). حقوق اساسی ونهادهای سیاسی، تهران: دانشگاه تهران، چاپ هفتم.

قنبری، آیت. (۱۳۸۴). نظریه وحدت سیاست و معنویت در مکتب سیاسی امام خمینی (ره)؛ فصلنامه حصون، شماره ۳.

قنوتی، جلیل. (۱۳۷۷). نظام حقوقی اسلام، قم: مرکز جهانی علوم اسلامی.

کاتوزیان، ناصر. (۱۳۶۸). مقدمه علم حقوق، تهران: بهنشر.

مجتهدشبهستری، محمد. (۱۳۷۶). ایمان و آزادی، تهران: طرح نو.

مجتهدشبهستری، محمد، سه گونه دانش درسه قلمرو، مجله نقد و نظر، ش ۵.

محقق داماد، مصطفی. (۱۳۷۴). قواعد فقه، تهران: سمت.

مشکانی، عباسعلی. (۱۳۹۰). درآمدی بر ظرفیت های تمدن سازی فقه، فصلنامه تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، شماره ۳.

مشکانی، عباسعلی. (۱۳۹۰). درآمدی بر فقه حکومتی، فصلنامه حکومت اسلامی، ش ۶۰.

مشکانی، عباسعلی. (۱۳۹۰). مناسبات فقه و حکومت، فصلنامه حکومت اسلامی، شماره ۶۱.

مهدوی کنی، محمد سعید. (۱۳۸۶). دین و سبک زندگی، پژوهشنامه جامعه، شماره اول.

میراحمدی‌زاده، مصطفی. (۱۳۸۰). رابطه فقه و حقوق،
قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
میرمعزی، سیدحسین. (۱۳۷۹). روش کشف نظام
اقتصادی اسلام، فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام
صادق (ع)، ش ۱۱.
همت بناری، علی. (۱۳۸۸). نگرشی بر تعامل فقه و
تربیت، قم: موسسه امام خمینی (ره)، چاپ دوم.